

## نگارش به مثابه سلوک

### خیانت به خویشتن. جلسه ۹۳

محمدحسین قدوسی. ۲۶ دی ۱۳۹۶

0. چیزهایی وجود دارد که شما می خواهید و به آن نرسیده اید و در زندگی این مهم است .
1. آمال و آرزوها و برنامه ها ی فراوانی در زندگی داشته اید که نه تنها به نتیجه ای نرسیده است که دچار عقل ماندگی بسیار نسبت به دیگران هستید و دنیا و آخرتتان آنگونه نیست که شان و توانایی و استعداد و جایگاه فردی و خانوادگی شما اقتضا می کند.
2. احساس می کنید که هم آدم ها و هم تقدیرات و هم سرنوشت شما در حق شما آن که باید نکرده اند و نتوانسته اید که به آن مرحله ای برسید که باید و می توانسته خیلی بهتر از این باشد اگر شرایط بیرونی کمی روی خوش به شما نشان می داد.
3. این ناراحتی و گلایه و شکایت گاه از این حد فراتر می رود و به نوعی عصبانیت می رسد چیزی که در تمام مردم ایران موجود است و همیشه از کسی یا چیزی یا گروهی عصبانی و ناراضی هستند .
4. در یکی از این زمان ها که به اوج ناکامی ها و نارفتی ها و سرنوشت ها دارید فکر می کنید از شدت آن کلافه می شوید سعی می کنید از روش های مشاوره ای استفاده کنید ولی فایده ای ندارد و شما را ول نمی کند.
5. محیط خلوتی طبیعی و راحت پیدا می کنید تا اندکی با خود خلوت کنید مدتی طبق دستور مشاوران خود را آزاد می گذارید تا خشم و غضب تا هرکجا که می خواهد و بر علیه هرکس و در هر مورد پیش برود و بعد درمان کنید اما نتیجه ای ندارد.
6. آوازه آقای بهاءالدینی را شنیده اید تصمیم می گیرید پیش او بروید و کار خود را یکسره کنید یا این طرفی یا آن طرفی و یا هر طرف دیگر
7. وارد می شوید خیلی تحویل می گیرد و مرتب در حال صحبت است از امور مختلف و متفاوت که معلوم نیست برای چه این را می گوید شما به زحمت شروع به بیان مشکلات خودتان می کنید.
8. اما ایشان گویی نشنیده چون صحبت از شوربای قمی می کند و اینکه آن را بار گذاشته اند و از شما می خواهد که وقتی آماده شد شما از آن بخورید!
9. شما کلافه می شوید و مطالب خود را تکرار می کنید او سکوتی می کند یا بدون معطلی می گوید که برای چه با خلق خدا و تقدیرات خدا اینقدر دشمن هستی؟ شما می گوئید من نیستم تازه آنچه که اینها سر من آورده اند من خیلی هم گذشت کرده ام.
10. او می گوید این فریب و حقه بازی و دروغ خودت است وگرنه اگر کارهایت درست شود باز هم دست از سر اینها بر نمی داری
11. اینجا انگار که آن نقطه اصلی برای شما رخ داده می گوئید اگر امور درست بشود خواهید دید که من مهربان ترین و بخشنده ترین و بهترین مردم هستم نسبت به خالق و مخلوق
12. آقای بهاءالدینی لحظه ای به شما خیره میشود. لحظاتی سنگین و جانکاه و پر از انتظار سخت بعد می گوید برو درست شد . پتکی به سر شما خورده نمی دانید چه کنید از شوربا و محضر آقای بهاءالدینی می گذرید و با عجله بیرون می آید. می دانید که همه چیز تغییر خواهد کرد .

13. اکنون مدتها گذشته سیر امور تغییر کرده مشکلات حل شده و موفقیت ها حاصل شده در ابتدا از آن خشم و کین خبری نبود اما به تدریج اوضاع به همان رویه سابق برگشت و شما همان شخصیتی بودی که بودی ! گاهی به یاد آقای بهاءالدینی می افتی و اینکه او درست گفته اما اکنون چه می شود کرد خوب صحبت او درست بوده دیگر من چه کنم! حتی دیدن آقای بهاءالدینی هم نمی روی که خجالت نکشی
14. روزی و لحظه ای ناگهان با شخصی رودرو می شوی که قبل ترها تمام بدبختی خودت را از او می دیدی. اگر در عالم یک نفر بود که تو از او نمی گذشتی همین بود اما ناگهان جلوی تو ظاهر می شود. از این هم بدتر از قول آقای بهاءالدینی می گوید که فلان کار را برایم بکن! کاری که برای دوستانت و پدرت و برادرت هم حاضر نیستی انجام دهی! لحظات سختی است .... به او می گویی فردا بیاید و فردا و فرداها او را سر کار می گذاری تا از دست او راحت شوی
15. ناراحتی و عذاب وجدان شدیدی ناگهانی بر تو عارض می شود و چون شوکی تو را تکان می دهد. ناگهان به خود می آیی : این صدای آقای بهاءالدینی است می گوید شوربا سرد می شود، بخور. همه اینها امتحانی گذرا در عالم ذهن تو بوده است و برگشتی به اول!
16. همه حرفهای آقای بهاءالدینی درست از کار در آمد تو خودت را فریب می دهی و به خودت دروغ می گویی ! مسئله چیز دیگری است از شدت ناراحتی نمی دانی چه کنی همه دنیای خودت را از دست داده ای هم آخرت
17. از شدت فشار به خودت می آیی آقای بهاءالدینی ۲۰ سال پیش فوت شده و تو در این مکان هستی و تکان نخورده ای اما ....
18. فریب و دروغ ما به خودمان چیست؟